اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض کنم که بحثی که بود اين رواياتی را که در باب به اصطلاح، در باب حلف بود در باب قسم دادن يهودی و نصرانی بود، عرض کرديم روايتی که در اين جهت از نظر سير تاريخی بخواهيم نگاه بکنيم، ابتداءً از اميرالمؤمنين نقل شده که حضرت فرمود، اين روايت اميرالمؤمنين را آنی که سند روشن دارد در اين جلدی که الآن دست من هست صفحه پانصد و سی و نه جلد بيست و چهار جامع الاحاديث، باب به اصطلاح نه،

س: الآن دنبال عذر می­خواهم انتخاب آن متنی

ج: نه می­خواهم بگوييم اين روايت يستحلفونی که در کتاب محمد ابن مسلم آمده سابقه­اش چه بوده؟ حالا غير از متن، سابقه چه بوده؟ اين­جا از کتاب محمد ابن قيس قال سمعت اباجعفر يقول که اين محمد ابن قيس عن ابی جعفر اين همان کتاب قضايا و سنن و احکام است عرض کرديم يک مقداری از اين کتاب، اين کتاب اساساً حدوداً سال­های شايد چهل پنجاه تا شصت هفتاد، در کوفه مطرح می­شود به نام اميرالمؤمنين از کتاب­هايي نيست که در مدينه مطرح شده، اصولاً در کوفه مطرح، شرح مفصلی چند جلسه صحبت کرديم راجع به اين کتاب، و اين کتاب بين شيعه رايج می­شود خود اميرالمؤمنين چون معروف بودند که صاحب تأليف هستند اين خودش کمک می­کرد به اين­که اين کتاب انتشار پيدا کند، و به لحاظ تاريخی هم اولين کتابی که در عالم اسلام مبوب مطرح شده اين کتاب است، کتاب الصلاة، کتاب الصوم اين طوری کتاب کتاب است چون يک عده نوشتار از صحابه نقل می­شده مثل صحيفه صادق که از عبدالله پسر عمرو عاص نقل شده اما آن مبوب نيست حالا هزارتا يا بيشتر يا کمتر روايت عن رسول­الله ايشان نقل می­کند، مهم­ترين کتابی که اهل سنت به عنوان صحابه عن رسول­الله دارند همين کتاب است اصطلاحاً صحيفه صادقه بهش می­گويند، دارند عده­ای از صحابه عن رسول­الله نوشتار ليکن مهم­ترين نوشتار اين است الآن نوشتاری که خود صحابه نوشتند،

س: بعد از منع حديث هم نوشته شده،

ج: اصلاً اين منع حديث اصلاً

س: ثابت نيست،

ج: بلی ثابت نيست، آنی که عمر در حقيقت منع کرد منع حديث نيست منع تدوين سنن است اشتباه کردند، منع حديث به اين معنی که زياد نقل نکنيد حرف­های ضعيف از پيغمبر نقل نکنيد و معلوم نيست که اصل تحديث يا اصل کتاب حديث و اين شخص کتابت الحديث را بيشتر ابوسعيد خدری نقل می­کند از عمر، معروف به عمر نيست و عبدالله پسر عمرو عاص می­گويد از سال هشتم هجری از ماه رمضان که فتح مکه انجام شد، من شروع کردم به نوشتن از رسول­الله عمرش هم بين پانزده تا شانزده سالگی است در سن پانزده شانزده سالگی چون حدود هجده سالگی هم پيغمبر رحلت فرمودند، می­گويد نوشتم بعد هم قريش بر من اشکال کردند اين­هايي که در مدينه بودند، به پيغمبر هم عرض کردم که می­گويند ننويس از رسول­الله چون انه بشر، گاهی حالت غضب دارد ناراحت است، حضرت فرمود اکتب فو الذی بعثنی بالحق يا ارسلنی بالحق لايخرج من ههنا يعنی اشاره به دهن مبارک­شان الا الحق که پيغمبر اجازه اين مهم­ترين کتاب و نوشتاری است که مستقيماً صحابه از رسول­الله نقل می­کنند عرض کردم، ليکن ظهور در حدود سال­های صد حالا يک کمی زودتر پس­تر عقب­تر توسط نوه پسر عبدالله که معروف است به عمرو ابن شعيب اين عمرو پسر شعيب پسر محمد پس عبدالله نوه پسر عبدالله پسر عمرو عاص ايشان اين کتاب را پخش می­کند خودش متوفای به نظرم صد و بيست و شش است اولين حديثش هم همين چهارتايي است که نهی رسول­الله عن بيع و شذها عن بيعين فيه الی آخره، نهی عن بيع يا ربح مالم يقبض يا عن به اصطلاح مالم يضمن دارد مالم يقبض دارد الی آخره، حالا آن خيلی بحث­های لطيف تاريخی دارد عرض کردم اين کتاب در اوائل قرن دوم تقريباً می­شود گفت اولين کتابی است که منسوب به صحابه است، در همين زمان­ها هم کتاب مسند زيد را توسط باز نوه صحابه زيد از پدرش حضرت سجاد از پدرشان حضرت سيدالشهداء از اميرالمؤمنين اصولاً از اوائل قرن دوم عده­ای از صحابه نوشتارهايي را به جدشان نسبت دادند اين را هم ما مفصل در بحث تدوين آن­جا مفصل متعرض شديم که وقتی آمدند سنن را بنويسند از کجا جمع آوری کردند اصولاً جمع آوری سنن پيغمبر از کجا، اين­ها هم از خود صحابه مستقيم، مهم­ترينش همين مال عمرو است عبدالله است و مثلاً غير مستقيمش صحيفه عمره بنت عبدالرحمن اين از انصار است عمره بنت عبدالرحمن انصاريه ايشان هم کتابی دارد که ازش گاهی تعبير به سنن عمره شده، ايشان هم به اصطلاح نوشته ليکن از عايشه گرفته مستقيم نه، خودش صحابی نيست از عايشه عن رسول­الله اين هم جزء کتاب­های مهمی است که حتی دارد عمرو ابن عبدالعزيز در بعضی­هايش دارد که وقتی فرستاد مدينه سنن پيغمبر را جمع بکنيد، گفت از سنن عمره هم نقل بکنيد اين عمره اين است سنن عمره ديگر کتابی است مال نمی­دانم برادر عبدالله ابن منبه، يا وهب ابن منبه، وهب عن ابی هريره عن رسول­الله اين هم نوشتاری است که بعدها مقدار زيادش تقريباً در همين کتاب مسند احمد آمده هست موجود است چاپ هم کردند من ديدم سابقاً نه خريدم نسخه­اش را يک نسخه کوچکی است، صحيفه عبدالله ابن منبه، وهب منبه عن ابی­هريره عن رسول­الله نمی­دانم چهار صد و چهل و چهارتا چقدر حديث اين هم نوشتار است يک بحثی را ما راجع به نوشتارها، چون اين­ها نوشتارها در بحث­های متن خيلی تأثيرگذار است چون نوشتار موجود بوده،

س: چرا صادقه گفتند اولی را،

س: صحيفه صادقه چرا می­گويد اسمش را

ج: اسم خودش گذاشته صادقه،

س: بعد صحبتش کلاً چند جلسه­ای شد

ج: می­دانم حالا نمی­خواهم، نه می­دانم می­خواهم بگويم که آنی که بيشتر در بين شيعه شد صحيفه جامعه اهل بيت بيشتر جامعه را در مقابل صادقه، ان عندنا الجامعه اين صحيفه جامعه است در مقابل صادقه اين صحيفه جامعه خب عبارات مختلف است آنی که در روايات ماست يکی است آنی در کوفه منتشر شده چيز ديگری است می­خواهم اين را بگويم و اين کتاب يواش يواش خب خواهی نخواهی به مدينه هم می­رسد و موضع گيری­های ائمه، و اجمالاً يک مقدارش توسط امام باقر تأييد می­شود هذا قول علی ابن ابی طالب هم دارد در يکش، تأييد می­شود زمان امام صادق خيلی اين کتاب مورد نقد قرار گرفت، چون اين­ می­خواهم تأثيرش را می­خواهم بگويم، و خيلی از رواياتش مورد چيز، لذا اين کتاب يواش يواش بين اماميه متروک می­شود می­خواهم اين را بگويم اين کتاب، ليکن فيمابعد مثلاً بين زيدی­ها يا اسماعيلی­ها خود قاضی نعمان دو سه نسخه از اين کتاب در اختيارش بوده ازش نقل می­کند، در دعائم نقل می­کند در غير دعائم هم که نسخه را می­آورد در ايضاح هم سند به نسخه دارد، اين کتاب می­خواهم اين نکته را بگويم که اگر صاحب دعائم قبول کرده احتمالاً به خاطر اعتماد رو همين، چون صاحب دعائم اين مطلب را قبول کرده البته به عنوان قال جعفر ابن محمد، و يستحلف اهل الکتاب بکتابهم و ملتهم، به اين متن ما الآن نداريم از جعفر ابن محمد، به اين متن آن­که اول بار در شيعه نسبت داده شده به اميرالمؤمنين است حالا احتمالاً نظر امام صادق اين بوده که شايد بعضی از اين احکام جنبه­های ولايي و حکومتی داشته، چون در زمان حکومت حضرت بوده جنبه­های ولايي داشته در بعض جاها هم حضرت انکار می­کنند مثلاً در کوفه يک چيزی را نقل کردند حضرت می­فرمايند کذبوا علی علی، دروغ گفتند اين مطلب نيست، اين دورنمايي تاريخی در ذهن باشد من عمداً اين مقدمات را گفتم که اصولاً معلوم می­شود از زمان امام صادق اين کتاب تقريباً می­شود گفت متروک می­شود و الا عبارت نجاشی شاهد به اين است که تا زمانی ايشان کتاب موجود بوده، نجاشی عبارت را می­آورد تا زمان نجاشی قرن پنجم، نسخه­های کتاب موجود بوده ايشان حتی ابواب کتاب را و هيچ کدام از صحابه اولين کتابی که در دنيای اسلام مبوب است و ابواب فقه هست همين کتاب است قضايا و سنن و احکام يا سنن و احکام و قضايا اين کتاب به اصطلاح اولين کتاب است که مبوب است نجاشی هم می­گويد و ذکر باباً باباً ايشان نقل می­کند از اولش هم نقل می­کند ما هم داريم، يک روايت ديگر هم چون زياد حالا بحثش را کردم ديگر نمی­خواهم تکرار، آن وقت در کتاب قاضی نعمان از اين نقل می­کند از همين کتاب اميرالمؤمنين سلام الله عليه ليکن بين شيعه تقريباً متروک می­شود آن وقت اين روايت را می­خواستم جهت، حالا غير از آن بحث متن که مطمح نظر ماست آنی که ما الآن داريم ابتداءً به اميرالمؤمنين نسبت داده شده، بلی که احتمالاً امام باقر نسبت به محمد ابن قيس بجلی که صحبت شد، البته اين روايت محمد ابن قيس هم ظاهراً يک شب همين­جا بحث کرديم يا بحث­های ديگر بود يادم نمی­آيد در همين بحث متن متعرض شديم يا بحث ديگری بود که بين علماء مشهور شده چهارتا محمد ابن قيس داريم يکش مجهول است يکش هم کذا، عرض کرديم اين­ها همه اوهامی است که پيدا شده از کلام نجاشی، محمد ابن قيس را که بيشتر اين چيزهايي که نوشته شده واقعيت ندارد،

س: اشاره شد آن را برای بحث

ج: بحث­هايي آقاي مختاری، به نظرم يک­جايي در همين بحث هم شايد متعرضش شديم

س: مختصری

ج: بلی مختصری که اين يک وهمی عجيبی پيدا شده خيال کردند محمد ابن قيس مشترک بين از عبارت نجاشی فهميدند مشترک بين چهار نفر است نه اين طور نيست محمد ابن قيس بجلی يک نفر است و ظاهراً ظاهراً و العلم عندالله ايشان کتاب قضايا را عرضه بر امام باقر می­کند ظاهراً ظاهراً امام باقر بخشی از قضايا را تأييد می­کنند ظاهرش اين طور است اما ما از محمد ابن قيس، غير از اين طريقی که هست، و اين طريق عاصم ابن حميد آنی که عاصم نقل می­کند بخشی از کتاب قضاياست از بخش قضايا اميرالمؤمنين اما از غير قضايا از وضوء و اين­ها هم ما داريم ليکن از اين طريق نيست عرض کردم شرح مفصلی می­خواهد که حالا جايش اين­جا نيست، حالش را هم نداريم تکرار هم کرديم ديگر، آن وقت اين دقت بکنيد، آن وقت در کتاب فقيه اين جوری دارد، قضی علی عليه السلام اين بعضی­ها آمدند گفتند که قضی علی مرسل است ايشان سند نياورده، عرض کرديم روايات محمد ابن قيس عن ابی جعفر را بعضی­هايش را مرحوم شيخ صدوق به اين عنوان آورده قضی، اين از همان کتاب قضاياست از همان کتاب عاصم ابن حميد عن محمد ابن قيس است، نگويند اين مرسل است اين­ها مرسل حساب نمی­شود اين به همان طريقی است که خدمت­تان عرض کردم، آن وقت در آن­جا دارد که استحلف رجلاً من اهل الکتاب بيمين صبر، اين روايت می­شود شاهد جمع قرار بگيرد ليکن عرض می­کنم چون متأسفانه روايت بعدی مطلق آمده و آن اين­که بگوييم اگر يمين يمين صبر باشد به کتاب­شان قسم بخورند يمين صبر يمين دادگاهی قسمی که در دادگاه می­خواهند بخورند اما اگر قسم غير دادگاهی باشد در دادگاه نباشد نه فقط به الله، مثلاً در بازار می­گويد چند فروختی؟ می­گويد اين قدر مثلاً بگويد به پدر نه اين نمی­شود آن­جا يعنی اگر به دادگاه و يک جهت اجتماعی باشد می­شود به مقدسات خودش قسم بخورد اما اگر قسم عادی است فقط به الله بايد باشد به هرحال در اين روايت درش روايتش اين روايت کلمه صبر آمده مثل بقيه روايات نيست اين روايت را مرحوم به اصطلاح تهذيب و استبصار، بازهم تهذيب از کتاب حسين ابن سعيد آورده، در همين نوادر موجود هم همين هم هست، خيلی عجيب در همين نوادر موجود هم باز همين هست از حسين ابن سعيد اسم حسين توش نيست نوادر احمد عن محمد ابن قيس قال سمعت اباجعفر يقول اين معلوم نيست سمعت باشد اين­جا هم ابوجعفر دارد سمعت اباجعفر يقول ليکن مرادشان عرضه کتاب است و اين قسمت از کتاب را قبول کردند آن وقت ببينيد ما اصولاً به طور کلی، چه در مورد افراد، چه در مورد تاريخ، چه در مورد احکام، گاهی اوقات يک مطلب را مستقيم بهش می­رسيم به طور کلی می­خواهم عرض کنم، گاهی اوقات نه مستقيم به آن نمی­رسيم يک دورنمايي را ارائه می­دهيم، مثلاً اين توثيقاتی که داريم توثيقات خاصه که گفته باشد ثقه اين مستقيم بشود اما گاه گاهی توثيقات عامه داريم توثيقات عامه در حقيقت يک دورنمايي را نشان می­دهد نه اين­که حال اين شخص بخصوصه را، يک به طور کلی کسانی که مثلاً فرض کنيد ابن ابی عمير نقل می­کند ثقات هستند اين­ها يک دورنمايي اين مطلبی را که الآن می­خواهم عرض بکنم يک دورنمايي را نشان می­دهد می­خواهم اين نکته فنی­اش روشن بشود، پس يک روايت ما ابتداءً از محمد ابن قيس داريم، که اين تاريخش واضح است کتاب در کوفه مطرح شده بعد به مدينه رسيده قسمتش توسط به اصطلاح، حالا چرا اين قسمت را از عاصم نقل کردند احتمالاً محمد ابن قيس کتاب را کامل ديده عاصم به حضرت صادق عرضه داشته حضرت يک قسمت­هاي قضايا را قبول کردند چون آنی که الآن بين اصحاب مطرح است قسمتی است که عاصم نقل، مثلاً ما عبيد را هم داريم اما عبيد از احکام درش هست احتمالاً آن تمام کتاب باشد حالا اين را احتمالاً بعضی، به هر حال اين مطلب در کتاب مرحوم شيخ آمده شيخ هم اين مطلب از مثلاً مرحوم شيخ طوسی گاهی از اين کتاب عاصم از کتاب کلينی نقل می­کند، کلينی اين حديث را نياورده صدوق اين را قبول کرده کلينی اين را قبول نکرده و شيخ طوسی هم که غالباً از کلينی نقل می­کند از حسين ابن سعيد آورده که منصف است کتابش، و در اين نوادر احمد هم الآن موجود است به همين ترتيب الآن، عرض کردم من مقابله کردم شيخ مطالبی را نقل می­کند که البته اين­جا به اسم حسين ابن سعيد شروع کرده، بعينه در اين نوادر موجود است البته سند حذف شده فعلاً در اين نسخه نوادر،

س: نوادر همه اينها را رديف آورده

ج: خيلی عجيب است بلی اين هم خيلی عجيب است، آن وقت غير از اين، اين قوی­ترين مصدر ماست غير از اين هم ابوالبختری معروف خذله الله به قول معروف ايشان هم نقل کرده عن ابيه عن

12: 16

کان يستحلف اليهود و النصاری بکنايسهم و يستحلف المجوس ببيوت نيرانهم، به مقدساتی که دارند می­بردند اين به اصطلاح خودشان تغليظ در يمن است اسمش است تغليظ در يمين اين­که مثلاً يکی از کارهايي که حاکم می­کند بعضی می­گويند مطلقاً مستحب است، قسم را مغلض بکند مؤکد بکند آن وقت برای مؤکد شدن مثلاً طرف را ببرد در مسجد قسم بدهد يکی از راه­های تغليظ به راه مکان است، اين احتمالاً مال تغليظ باشد ليکن اين سند ساختگی است اين قابل اعتماد نيست چيز ديگری که در اين جهت داريم سکونی هم عن ابی عبدالله اين را نقل کرده که اميرالمؤمنين استحلف يهودياً بالتورات التی انزلت علی موسی عليه السلام اين را هم داريم حالا مشکل روايت سکونی اين است که عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی، ديگر نمی­دانيم اين را جزء روايت امام صادق حساب بکنيم يا جزء روايت امام باقر پس ببينيد تاريخ را ببينيد در قرن اول آنچه که منسوب به، روشن شد کاملاً واضح شد منسوب به اميرالمؤمنين که استحلاف يهودی به آن بوده اوائل قرن دوم هم اين طور است، روايتی را هم که الآن می­خواهيم بخوانيم داريم درش بحث می­کنيم در همين دورنما می­بينيم از مرحوم محمد ابن مسلم از امام باقر است که يستحلفون بمايستحلفون فی کل دين مايستحلفون به، يا بمايستحلفون به،

س: يک نسخه بدل دارد که يستحلفون را بگوييم تستحلفون اگر آن باشد با همان الا بالله جمع می­شود

ج: خب ممکن است چيز شده باشد

س: جالب است که اين­جا در حاشيه نوادر می­گويد در اصل تستحلفون است اگر تستحلفون باشد

ج: خلاف ظاهر است خلاف ظاهر است

س: باشد همان الا بالله می­شود

ج: و لذا هم آقايون آوردند به عنوان مقابل نه،

س: حالا آن

ج: بلی روشن نيست نه برخوردی که شده برخورد اين است ديگر آن مثلاً فرض کنيد يستحلف اهل الکتاب بکتابهم و ملتهم واضح است، اين تا زمان، پس از زمان اميرالمؤمنين تا زمان امام باقر تقريباً انسان احساس می­کند تا اوائل قرن دوم استحلاف­شان به کتاب­شان توسط امام، آنچه که ما داريم روايات معارض ما امام صادق است ما از امام صادق روايت داريم، جز همين روايت دعائم الاسلام که ظاهراً هم اشتباه کرده آنچه که ما الآن داريم در کتاب به اصطلاح يکی هم يادم رفت اين حسين ابن علوان عن جعفر عن ابيه کان يستحلف النصاری و اليهودی فی بيعهم و کنائسهم و المجوس فی بيوت نيرانهم و يقول شددوا عليهم اين شددوا درست است تغليظ است اين مکان به لحاظ تغليظ است اين پس انصافش به مجموعه­ای بر می­خوريم که به اميرالمؤمنين در کوفه نسبت داده شده شايد هم الآن نمی­دانم از اين کتب اهل سنت مغنی ابن قدامه اين­ها را نگاه کنيد استحلاف اهل کتاب را چه جوری نوشتند اقوال را احتمالی که من می­دهم با اين مقدماتی که ما آشنايي داريم با تاريخ فقه اسلامی احتمالاً علمای کوفه مثل ابوحنيفه اين­ها هم قائل به اين بودند که اين­ها را استحلاف به تورات و اين­ها بدهيد به مقدسات خودشان استحلاف بدهيد احتمالاً اينی که در کوفه از اميرالمؤمنين معروف بوده آن­ها هم قائل بودند که حالا بعد يک توضيحی هم عرض می­کنم، آنچه که ما الآن به نحو روشن داريم از سليمان ابن خالد اقطع، فکر کنم حسين ابن سعيد نقل می­کند که حضرت فرمود بغير الله، لايحلف اليهودی و لا النصاری و لا المجوسی بغير الله اين از به اصطلاح سليمان ابن خالد داريم و اين دو سه مصدر، کافی هم اين را نقل کرده باز دو مرتبه از به اصطلاح جراح مدائنی لاتحلف بغير الله اليهودی لايتحلفوهم الا بالله باز از خود حلبی کتاب مشهور حلبی سئلت اباعبدالله عن اهل الملل يستحلفون قال لاتحلفوهم الا بالله که اين يکی در کتاب نوادر احمد هم آمده عن سماعه قال سئلته عن، هل يصلح له يعنی به عبارت ديگر کاملاً من فکر می­کنم واضح است که از زمان اميرالمؤمنين به خاطر کتاب قضايا و سنن و احکام به ايشان نسبت داده شده استحلاف به غير الله، و زمان امام صادق برگشت آن با آن دورنمايي کلی که من درست کردم که از زمان امام صادق از اين کتاب برگشتند می­خورد احتمالاً سر قبول کلينی هم همين باشد چون يک دورنمايي را ما، اين شايد در همان جلسات شب­های پنج شنبه با آقای مختاری هنوز در ذهنم است شايد حدود دوازده سال پيش بود چقدر؟ در سابق همين دورنما را ترسيم کرديم که اصولاً شواهد نشان می­دهد که زمان امام صادق جلو اين کتاب، چون شيعه عمل نکرد به کتاب اين واضح است ديگر اصلاً در مصادر ما، جز يک مقداری از کتاب که از محمد ابن قيس عن ابی جعفر در قضايا آمده داريم در قسمت غير قضايا ليکن مشهور نيست آنی که مشهور است همين است تازه اين هم عده­ای از رجالين متأخر خرابش کردند، آمدند محمد ابن قيس چهارتاست اين سند را هم خراب کردند ليکن در حقيقت اين سند معتبر است صحيح است ليکن ظاهراً روشن شد من احتمال می­دهم سر اعراض مرحوم کلينی از اين رواياتی که به اميرالمؤمنين منسوب است و عمل کرده به روايت امام صادق سرش اين باشد، از امام صادق فقط يکی روايت سکونی داريم که آن را نمی­دانيم حالا به امام صادق نسبت بدهيم يا امام باقر چون سکونی عن جعفر عن ابيه عن آبائه يکی آن­جا داريم يکی هم روايت قرب الاسناد جعفر عن ابيه اين ان علياً کان يستحلف اين­جا اسم جعفر يکی هم در دعائم الاسلام عن جعفر يستحلف اهل الکتاب اين را ما به اين متن نداريم يعنی ما يک چيز درست و درمانی از امام صادق نداريم آنی که درست و درمان از امام صادق داريم عدم قسم به تورات و انجيل است به کتب مقدسات­شان است من فکر می­کنم در اوائل قرن چهارم که بنا شد احاديث را بررسی کنند کلينی نظرش اين شد که با آن دورنماي کلی بيشتر به اين می­سازد که بگوييم امام صادق يعنی احتمالاً اين مطلب بوده امام قبول نکردند، احتمالاً اين مطلب بوده، يا اگر مثلاً خيلی بخواهيم اصولی فکر بکنيم آن روايت محمد ابن قيس يمين صبر دارد اطلاق و تقييد عمل بکنيم که در خصوص يمين صبر که دادگاهی است قبول بکنيم چون يک حالت اجتماعی دارد در آن­جايي که غير از دادگاهی است همين قسم­های بازاری و اين­ها آن­جا را قبول نکنيم بهش بگوييم بايد به الله قسم بخورد اين به لحاظ صنعت اصولی باز می­خورد يعنی شيخ گفت اگر قسم به تورات و انجيل اردع باشد که در شرايع هم ميلی به اين جمع شيخ دارد، اين­ها جمع است اين نکته­ای را که من عرض کردم نکته لفظی دارد چون يمين صبر دارد ليکن اين­که اطلاق و تقييد اين احتياج به اثبات اطلاق و تقييد دارد مشکلات اطلاق و تقييد به هر حال اين روشن بشود من به ذهنم می­آيد که مرحوم ابن الوليد در اين تنقيح، ترجيح را با آن روايت اميرالمؤمنين داده که يستحلفون بما يستحلفون به نظرم اين طور می­آيد، و صدوق هم همان را قبول کرده، يعنی در قم در حقيقت دو رأی بود رأی کلينی که گفت لاتحلفوهم الا بالله و رأی ابن الوليد و صدوق که، و فکر می­کنم و فکر می­کنم و العلم عندالله سبحانه و تعالی اين نسخه­ای را که اين­ها نقل کردند از کتاب به اصطلاح علاء اين مؤيد آن بود، يعنی مؤيد اين بود که آن مطلبی را که امام اميرالمؤمنين نسبت دادند امام باقر تأييد کردند چون اين روايت را علاء از محمد ابن مسلم عن ابی جعفر نقل می­کند اين ديگر در سند ندارد عن علی از خود ابوجعفر است من احتمال می­دهم در حقيقت اوائل قرن چهارم اين دو طائفه روايت بود، يکی عبارت از اين بود که يستحلفون يکی روايت اين بود که نه، لايستحلفون الا بالله کلينی رو آن دورنمايي که من عرض کردم که درست هم هست ايشان روايت امام صادق را نسبت داد، مخصوصاً اگر دقت کنيم تمام اين افراد، جراح مدائنی باشد کنار تمام اين افراد اهل کوفه هستند يعنی به ذهن می­آيد که امام می­خواستند آن ذهنيت کوفه را بردارند چون در ذهنيت کوفه اين بود ديگر در کتاب قضايا و سنن اين بود، امام در فکر هستند که اين ذهنيت کوفه را بردارند، احتمال می­دهم مرحوم کلينی اين جور فهميده، آنی که ما الآن گفتيم ممکن است فهميده بشود که باز متأسفانه در عبارات­شان نيامده، بگوييم آنی که به اصطلاح به دادگاه است آن به يستحلفون آنی که شخصی است نه به الله، اين به لحاظ لفظی می­سازد و اما به لحاظ معنوی اين يک به اصطلاح آقايون يک نوع ملازمه و تلازم را به اصطلاح اثبات می­کند، عرض کنم برای توضيح اين مطلب که چرا در دادگاه قبول بشود در شخص قبول نشود چرا حالت شخصی قبول بشود يا نشود،

س: عبارت مغنی که فرموديد بخوانم چون

ج: بخوانيد

س: مغنی در بحثی که الآن من ديدم بحث تقليد

س: مغنی ابن قدامه

ج: ابن قدامه

س: بلی

س: تغليظ يمين را آورده

ج: عرض کردم ما هم تغليظ يمين جداگانه داريم آن بحث ديگری است اصل يمين و تغليظ يمين آن بحث ديگری است، نه در اصل يمين می­آوردی

س: در اصل يمين من از ايشان پيدا نکردم

ج: حالا تغليظش را بخوان از شواهد جدا شواهد، من نشد مراجعه کنم تصادفاً امروز بد هم نبود حالتم بعد از ظهر نشستم مطالعه کردم اين آثار را نگاه کردم اما در ذهنم هم بود ببينم اهل سنت چه گفتند؟ نشد عملاً،

س:

6: 26

سی و نه، در مبسوط بحث يمين را که آوردند بيشتر بحث کردند الله درست است آباء درست نيست، صفات الله درست است؟

ج: آن مال مسلمان­هاست نه،

س: نرفتند به طرف

ج: بلی، دارند نمی­شود نرفته باشند

س: ولی يک بحث دارد که

ج: مخصوصاً در کوفه چون مجوسی زياد بود و مسيحی و به يک اعتباری يهودی­ها هم به خاطر حيره حيره مدتی مرکز اساسی مسيحی­ها بود خيلی مسيحی داشت يک مدتی هم يهودی­ها خيلی آن­جا رواج داشتند، بفرماييد،

س: بلی

ج: اما به طور کلی کوفه مجوس و زردوشتی­ها زياد بعد از اسلام زياد نفوذ دارند

س: اينی که در مبسوط هست به بحث مرتبط مبسوط را پس اول بخوانم چون مقدمه و ذکر عن محمد رحمه الله، عن محمد انه يستحلف المجوسی يا يُستحلف المجوسی بالله الذی خلق النار لانهم يعظمون النار و ليس عن ابی حنيفه و ابی يوسف خلاف ذلک فی الظاهر الا انه روی عن ابی حنيفه فی النوادر قال لايستحلف احد الا بالله خالصاً و لهذا قال بعض

ج: اين خلافی آنی است که من فهميدم، من خيال می­کردم ايشان قبول می­کند

س: اين چون مبسوط خواندم به خاطر اين­که همين مالی

ج: بلی

س: لهذا قال بعض مشايخنا لاينبغی ان يذکر الله عند اليمين

ج: اين ببينيد در همين روايت سکونی هم بالتورات التی انزلت علی موسی اين مطلب را گفتند، که مراد از تورات التی انزلت يعنی الله، چون انزلت دارد در حقيقت قسم به الله بوده به اين ترتيب، توراتی که نازل شد که نازل کرد الله پس اين قسم در حقيقت به الله شد، شبيه اين حرفی که اين­جا آمده بالله الذی انزل کذا بفرماييد

س: بعد اين­جا يک بحثی می­کند که همان بحث نار را که نياوريم، بعد می­گويد و غير هولاء من اهل الشرک يحلفون بالله

ج: نه اهل شرک چرا؟ بحث سر اهل کتاب است، يحلفون

س: اهل کتاب مگر اهل شرک نيستند

ج: نه ديگر مشرک در مقابل اهل کتاب

س: بلی

ج: لم يکن الذين کفروا من المشرکين و اهل الکتاب اهل کتاب در مقابل مشرکين است

س: بلی فانه يعظمون الله

ج: حالا مغنی ابن قدامه را بياوريد، يا شرح کبير، از شرح کبير می­خوانی يا مغنی؟ باهم چاپ شده

س: بلی، اين­ها بعد می­گويد بعد ايشان می­گويد و لايستحلف المجوسی فی بيت النار لان الاستحلاف عند القاضی و القاضی ممنوع ان يدخل ذلک الموضع بعد ديگر همين بحث پس اين­جا اهل کتاب را اصلاً نداشتيم، بحثی

ج: نمی­شود بايد در مغنی باشد نمی­شود نباشد،

س: مبسوط را عرض کردم،

ج: مبسوط کتاب بسيار نافعی است انصافاً مبسوط سرخسی خيلی کتابی نسبت به خود انصافاً

س: تقريباً همزمان با چيز هست، شيخ هست،

ج: تقريباً چهار صد و هفتاد، هشتاد است يکی کمی بعد از شيخ است چهار صد و هفتاد، هشتاد وفاتشه، سرخسی شمس الائمه می­گويند در چاه هم بوده می­گفته می­نوشتند بالا می­نوشتند چاه، زندان بود در چاه مبسوط را در حال زندانی تقرير املاء است به اصطلاح اين طور گفت اگر اشتباه نکرده باشم نگاه مبسوط شمس الائمه، ما خيلی کتاب لطيفی است انصافاً فقط خيلی مشوه فوق العاده مثلاً ممکن است در کتاب طهارت يک فرعی مال ديات باشد خيلی پرت و پلاست انصافاً خيلی به هم ريخته است و يک فهرست درست شده هم ندارد متأسفانه خيلی کتاب نافعی است انصافاً در ميان کتب احناف مرد کاملاً ملايي است اصول هم دارد، اصولش موجز است، چاپ شده ديدم اصولش را هم اما اين مبسوطش خيلی من از نجف داشتم آشنا بودم بايش، خيلی مشوه است اگر اين مشوهش نبود بسيار کتاب قابل استفاده­ای است، سی جلد، سی و دو جلد است

س: از لحاظ ترتيب بحث

ج: گاهی در فرع، يک فرع ديگر را در کتاب طهارت می­آورد صلات می­آورد يک چيزهايي عجيب و غريبی اما خيلی مرد دقيقی است انصافاً حق يقال خيلی فقيه بزرگی است انصافاً بايد اين را قبول کرد،

س: تا آنجايي که بنده الآن متوجه شدم، در کتاب الايمان مغنی فصل اليمين من الکافر بحث اين­که لزوم و عدم لزوم يمين است، که آيا کافر يمينش،

ج: خيلی خوب

س: فصل بعديش اين است الحلف بغير الله تعالی و صفاته که باز اين­جا ابی و کعبه و صحابی و امام و اين جور چيزهاست، يعنی بحث انبياء و اين­ها را ندارد

ج: همان که درباره مسلمان­ها هست،

س: همه­اش درباره مسلمان­هاست

ج: بلی،

س: اما بعدی­ها که ديگر می­رود و همه قسم­های که بحث کرده

ج: پس حالا بايد من خودم نگاه کنم، نه اين سريع شد نه بايد ديد، آن وقت ببينيد آقا يک بحثی دارند تصادفاً اين بحث الآن هم مطرح است به شکل ديگری

س: بخش اين را بخوانم چون به آن مسأله يمين صبر ارتباط دارد

ج: بلی،

س: آن وقت در بحث آن کتاب ايمان بود، در کتاب قضاوتش ايشان يک بحثی دارد اليمين فی حق کل مدعی عليه

س: اين مبسوط است يا مغنی؟

س: مغنی قبلی هم مغنی بود اين هم مغنی است

س: بلی

س: اليمين فی حق کل مدعی عليه

ج: آقاي خويي همان طور که گفتم در جلد يک چيز آوردند اين را

س: تکميله منهاج

ج: تکميله منهاج، و همين روايت چيز را قبول کردند، يستحلفون را قبول کردند نه اين­که حتماً بالله باشد اين را قبول کردند البته ظاهر کردند که تعارض و اين­ها بالاخره قبول کردند همين که يستحلفون بمايستحلفون،

س: بعد گفتند که ايشان آن، اين بحث را کرده، که تغليظ لازم هست تغليظ لازم نيست بعد يک بحث ديگر شروع کرده مسأله اليمين لاتغلظ الا فی حق اهل الذمه، بعد گفته الا انه ان کان يهودياً قيل له قل و الله الذی انزلت علی موسی، و ان کان نصرانياً قيل له قل و الله الذی انزل الانجيل علی عيسی،

ج: که جمع بکنند بين الله و مايستحلفون

س: و ان کان له مواضع يعظمونها و يتقون ان يحلف فيها کاذبين حلف فيها بعد ايشان می­گويد که ظاهر کلمه نويسنده اين است که اليمين لاتغلظ الا فی حق اهل الذمه، و لا تغلظ فی حق المسلمين

ج: نه در حق مسلمين هم

24: 32

س: بعد می­گويد و وجه تغليظها في حقهم ما رواه ابوهريره قال قال رسول­ الله صلی الله عليه و آله يعنی لليهود، نشطتکم بالله الذی انزلت التورات علی موسی ما تجدون فی التورات

ج: اين نشطکم دادگاه نيست اين قسم عادی است روشن شد اين مال دادگاه نيست قسم عادی است شما را قسم می­دهم به خدا، به خدايي که انزلت التورات اين همان نکته­ای که گفتم تفريق قائل بشويم بين دادگاه و غير آن، آن وقت يک بحثی هست در بحث ديه، ديه اهل کتاب خوب ديه اهل کتاب ما قول مثل اين حزم داريم که می­گويد اصلاً ديه ندارند، قول يک سوم هم داريم، قول يک دهم هم داريم که،

س:

9: 33

مسأله ما را آقايون جسارت را ببخشيد

ج: نه بخوانيد بابا،

س: تلفظ

ج: بلی نه چون ما هدف­مان اين بود ديدم مطلب واضح نبود گفتم مگر بعد خودم نگاه کنم مستقلاً

س: ذيلش اصلاً در آن مسأله نداشت آن مرتبط اين­جا آورده می­گويد و ان کان وثنياً حلفه بالله وحده و کذالک ان کان لايعبد الله لانه لايجوز ان يحلف بغير الله لقول النبی صلی الله عليه و آله و سلم، من کان حالفاً

ج: فليحلف بالله و فليدع

س: ليثبت

ج: او يثبت،

س: و لان هذا فلان اين

ج: به نظرم يدع ديده بودم او ليدع، بلی

س: و بعد می­گويد که و يستحلف اهل الکتاب و ممن قال يستحلف اهل الکتاب بالله وحده مسروق و ابوعبيده و عطا و شيبه

ج: اين­ها همه در رتبه تابعين هستند اولش مسروق است که خودش جزو، از عايشه نقل می­کند مسروق اسم خوبی دارد من حالا اسمش اين چون بچه بود نه ساله دزديدنش يمنی است مسروق ابن الاجدع بعد پيدا شد اسمش را گذاشتند مسروق اسمش چيز ديگر است خيلی هم مريد عايشه است اين مسروق خيلی زياد از عايشه نقل می­کند حتی اسم دختش را هم عايشه گذاشته بود، علی ای حال مسروق يکی از کسانی است که خيلی ارادت شديدی به ايشان دارد، اين­ها جزو تابعين حساب می­شوند يعنی اين نشان می­دهد از زمان صحابه مطرح اند ليکن در روايات ما از زمان اميرالمؤمنين است بفرماييد از صحابه

س: بلی بعد

ج: اين­ها مسروق و شعبی و اين­ها همه به اصطلاح از صحابه هستند

س: و الحسن و ابراهيم ابن کلب و مالک و توری و ابوعبيد

ج: بلی اين­ها به اصطلاح مالک اين­ها که عهد فقهاء هستند التابع تابعين اند تابعين هم نيست بعدش ديگر

س: بعد ديگر آن طرف را نمی­گويد و بر می­گردد به همان بحث تغليظ اين­جا در ذيل بحث تغليظ اين را گفته بود اما ديگر ادامه نمی­دهد که حالا خب يستحلف اهل الکتاب بالله وحده آن ممّن قال اين مقدارش را نمی­گويد،

ج: اين به نظر من می­خواهد بگويد که مالک گفته فقيه اهل مدينه آن وقت مخالف مثلاً مثل ابوحنيفه است که به همان خودشان به مقدسات خودشان، من در ذهنم اين طور است الآن، آن وقت اين مال می­خورد با قول امام صادق، حالا اين مطلبی که از امام باقر که بالله، پس بنابراين آن وقت يک مطلبی هست عرض کردم

س: محلی را هم بخوانم چون يک صورت جديدی گفته گفته که بعضی­ها

ج: البته اهانت هم می­کند فحاشی هم می­کند، زبان تندی دارد بفرماييد،

س: ليس، مسأله­اش اين است مسأله هفده، هشتاد و هشت ليس علی من وجبت عليه يمين ان يحلف الا بالله بعد، ايشان بحث­های مختلف آورده مثلاً ربّ هذه البيت، همين­ها آورده هنوز اهل کتاب را در صفحه بعدش می­گويد، صفحه بعدش

ج: بلی

س: می­گويد که

ج: آن وقت گاهی در وسط اقوال نقل می­کند غالب فلان و اين­ها

س: بلی می­گويد و من طريق وکيئ،

ج: وکيئ ابن جراح

س: عن صفيان ثوری عن عبدالله ابن ابی صفر، صِفر يا ابی صِفر، عن شعبی عن شريح قال يستحلف اهل الکتاب بالله حيث يکرهون و به الی صفيان عن ايوب

ج: اين شريح قاضی است اگر يستحلف گفته بحث قضاست اين معلوم می­شود در بحث قضاء قائل به الله بوده از شريح از اين طرف بفرماييد

س: اين­جا اين حالت­های جديد و اين­ها شروع می­شود ان کعب ابن صباح ادخل يهودياً الکنيسه و وضع التورات علی رأسه و استحلفه بالله

ج: اين هم جمع کرده احتياط کرده به قول شما، هم تورات و هم الله با همديگر

س: می­گويد همين آقا کان يحلف اهل الکتاب يعنی نصاری يضع الانجيل علی رأسه ثم يأتی به الی المذبح فيحلفه بالله مذبح

ج: مذبح يعنی محلی، همان کليسا، آن قسمت کليسا که گوسفند قربانی می­کنند به اصطلاح بعد هم من طريق عن ابی مسيره قال اقتسم الی الشعبی مسلم و نصرانی فقال نصرانی احلفوا بالله فقال له شعبی لا، يا خبيث قد فرط فی الله و ليکن اذهب الی البيعه،

ج: بيَعه، بيَعه يعنی کليسا

س: فاستحلفه بمايستحلف به مثله،

ج: و همانی که، بلی بفرماييد

س: بلی می­گويد که و قد روی ان عمرو ابن عبدالعزيز احلف عمال السليمان عند الصخره فی بيت المقدس،

ج: بيت المَقدَس می­گويند ضبطش را

س: و من، عن عبدالرزاق عن اسرائيل عن سماک ابن حرب عن الشعبی

ج: سماک ابن حرب،

س: سماک ابن حرب ان اباموسی الاشعری

ج: اين از صحابه است

س: احلف يهوديا بالله تعالی فقال الشعبی لو ادخله الکنيسه فهذا يوضح ان اباموسی لم يدخله الکنيسه

ج: معلوم می­شود که از عصر صحابه اختلاف است از اميرالمؤمنين نقل شده که آن­ها را بيوت­شان می­بردند اين­ها مخالف بودند، اين همين بيعهم و کنائيسهم داريم ما عين همي مطلب را داريم

س: و من طريق فلان من ولد ان عليا ابن ابی طالب بعث ابی الحياج قاضياً الی السواد و امر ان يحلفهم بالله

ج: اين معارض است آنی که ما داريم نه به همان آئين خودشان البته سواد بيشترش همين عراق يعنی، عراق بيشترش مجوسی بودند زردوشتی بودند

س: و عن شريح و الشعبی استحلاف الکافر حيث يعظموه

ج: اين بمايستحلفون با اين مناسب است

س: و کذالک کعب ابن سوار

ج: سوّار

س: و زاد وضع التورات علی رأس اليهودی و الانجيل علی رأس النصرانی، يعنی روايت­هايي است که می­خواستم از صحابه نقل کرده

ج: صحابه و غير صحابه از تابعين هم دارد، علی ای حال يک نکته­ای را من عرض بکنم که فرق بين دادگاه و غير دادگاه را بشود گذاشت، در بحث ديه ديه اهل کتاب برای اين­که اگر يهودی يا نصرانی کسی را کشت خطأً در آن­جا ما اقوال متعدد داريم از مثل ابن حزم داريم که می­گويد ديه ندارد تا می­گويد يک دهم يک سوم مثل شيعه که می­گويد هشتصد درهم و ديه را هم به اصطلاح دوازده هزار درهم گرفته،

س: هشتصد

ج: هشتصد درهم که ديه را هم ده هزار درهم اين هم احتمالاً الآن رأی شيعه به اين عنوان است که يک روی دوازده و نيم است و اين بيشتر می­خورد به اين­که احتمالاً می­گويند ديه در اول زمان پيغمبر هشت هزار بود، چون قيمت مثل همين معاملات ارز بازار ما درهم آمد پايين شد هشت هزار مساوی با ده هزار لذا عمر ديه را برد رو ده هزار اگر اين مطلب درست باشد هشتصد يک دهم هشت هزار است يعنی روی هشت هزار بوده بعد که قيمت درهم بالا و پايين رفت رو همان قيمت نگهداشتند رو قيمت هشتصد درهم و از ابوحنيفه نقل شده ديه کامل و از زيد هم نقل شده ديه کامل، اخيراً هم در ايران می­دانيد که درست کردند که ديه کامل باشد،

س: بيمه و چه بدهد

ج: حالا آن بيمه را درست کردند و الا تمايل به ديه کامل، آن وقت ابوحنيفه يک حرفی دارد خلاصه حرفش اين است که اگر شخصی در يک نظامی آن نظام را قبول کرد طبق قاعده بايد اين احکام هم مساوی با افراد ديگر باشد يعنی اگر کافر، مجوسی يا نصرانی يا فرض کنيد يهودی در دنيای اسلام زندگی کرد و قانون اسلام را قبول کرد، اگر ديه شد مثل ديه مسلمان است چون اين نظام را قبول کرده بايد حفظ اين نظام اقتضای اين را می­کند همه در مقابل آن يکنواخت، امروز اين را می­دانيد من می­خواستم همين را بگويم امروز اين به عنوان يکی از اصول جامعه مدنی شده الآن، اصلاً يکی از اصول جامعه مدنی که همه افراد با قطع نظر از جنسيت و مرد باشند و زن باشند، بچه باشند، بزرگ باشند مسلمان باشند، غير مسلمان باشند، سياه باشند، سفيد باشند در مقابل قانون يکنواخت حق يکنواختی در مقابل قانون دارند اين را،

س: اين را فرموديد که گفته؟

ج: اين را ابوحنيفه گفته اين چيزی که امروز به عنوان جامعه مدنی جزو قواعد جامعه، دقت کرديد يعنی به عبارت اخری می­شود شبيه اين حساب کرد يک نوع ملازمه جزئی اگر من يک نظامی را قبول کردم طبق اين نظام من هم بايد حقوق مساوی با ديگران داشته باشم اين دقت کرديد بحث ديه بود، بعيد نيست، بلی آقا؟

س: امروزی­ها خيلی می­پسندند ديگر

ج: مطرح کردند ديگر اصلاً مطرح شد يک چيزی گذاشتند يک برنامه گذاشتند اصول جامعه مدنی چند سال قبل يکش هم همين که بايد تمام افراد در مقابل قانون با قطع نظر از جنسيت و زن باشد يا مرد باشد، دين باشد، فلان بايد يکنواخت، اگر حقوق يکنواحت، حالا می­خواهد کافر باشد يا نباشد، اين مطلب را ابوحنيفه آن­ها يک تفکرات خاصی دارند اين مطلب را ابوحنيفه هم دارد زيد هم تصادفاً دارد هی می­گويند زيدی­ها يک تمايلی با افکار حنفی دارند در يک مواردی چرا با همديگر تمايل، اما اين طور که تابع باشد نه، علی ای حال اين احتمال هست که در اين­جا هم همان را گفتند يعنی اگر در يک نظام اسلامی بنا شد يهود و نصاری دين­شان محترم شمرده بشود قاعدتاً بايد قسم­شان هم محترم شمرده بشود دقت کرديد در همين اصول جامعه مدنی روشن شد اينی که، يعنی اين و لذا اين باز مثلاً در تفکرات مثل مرحوم کلينی که احتمال دارد اميرالمؤمنين در کوفه اين کار را کردند اين کار به خاطر وضع جامعه کوفه بود مثلاً لذا مثلاً از امام صادق آمده که بالله احتمال دارد البته اين­ها علت را اين ننوشتند همين فقط نوشتند يحلف بالله يا به مقدسات يا در بيوت مقدسه خودشان، يک احتمال دقت کرديد، اين که يستحلفون روی اين جهت بوده که مطابق با اين قواعد است يعنی اگر شما آمديد مسيحيت را قبول کرديد در يک جامعه دينی قبول شد اين نتيجه­اش اين است که لوازمش هم قبول بشود، آن وقت جزء لوازمش همين است که اگر مثلاً قسم می­خورد به تورات اين قسمش را قبول کنيد، ولذا خوب دقت کنيد ممکن است شما بگوييد در دادگاه قسم به تورات قبول می­شود اما در غير دادگاه نه ديگر قبول نمی­شود، چون در غير دادگاه امر شخصی است

س: درست است

س: نبايست اعوذ بالله بگويد

ج: آنجا می­تواند بگويد، يک بحثی روشن شد يعنی اين فرق اين يمين صبر که در اين روايت آمده اين روشن بشود يعنی اينی که آمد گفت شما قسم بخورد يستحلفون به اين نکته فنی­اش در حقيقت اين باشد،

س: استاد تفسير شيخ هم تقريباً با اين نزديک می­شود با اين تکميله بگوييم که نسبت به احکام مربوط به حکومت و حاکم و اين­ها قاضی فرق می­کند با احکامی که

ج: همينی که من عرض می­کنم شيخ اين را نگفته البته، اين من،

س: شيخ آن اردع را

ج: اردع آورده

س: امام را آورد

ج: اردع آورده، يک اشاره­ای هم شيخ داشت چرا؟ اما اين تصريحی را که من الآن عرض می­کنم احتمالاً ابن الوليد، ابن الوليد احتمالاً نکته اساسی در نظر ايشان اين بوده، که نکته اساسی اين باشد، که ما روايت محمد ابن قيس را از کتاب قضايا اين­جا قبول کنيم چون با نقل به اصطلاح محمد ابن مسلم با ابی جعفر می­سازد اين ديگر جزء کتاب قضايا نيست اين با آن نقل می­سازد آن وقت آن چيزی را که امام صادق فرمودند اگر دقت کنيد اصلاً مرحوم صدوق نياورده به عبارت اخری حالا من جمع و جور بکنم ما در اين­جا اين دوتا روايت اين دوتا بعد يکی ديگر هم بعد اضافه، اين دوتا روايت مايستحلفون و مايستحلون که از يک مصدر واحد است حالا مصدرش که ظاهراً يکی است و آن علاء عن محمد ابن مسلم، حالا در يکش عن احدهما است در يکی عن ابی جعفر ظاهراً واضح است چون اين مسأله احدهما گاهی اوقات اين طوری است در نسخه سئلته بوده نتوانسته تشخيص بدهد اين نوشتند احدهما اين طور نيست که حتماً حالا کلام احدهما مال او باشد بعد هم واضح است که با قرينه آن ابوجعفر که مراد امام باقر است چون از امام صادق چنين چيزی نقل نشده، از امام صادق فقط از اين کتابی به اصطلاح دعائم الاسلام چيزی از امام صادق داريم والا از امام صادق ما نداريم از امام صادق همه­اش بالله است از امام صادق نداريم که بمايستحلف، پس در اين­جا در حقيقت از يک مصدر واحد اين الآن بحث ما اين است يک متن هست يستحلفون يک متن هست يستحلون، دقت می­کنيد، مرحوم کلينی هردوش را نقل نکرده نه يستحلون را نقل کرده نه يستحلفون را نقل کرده، مرحوم شيخ صدوق يستحلفون را نقل کرده يستحلون نقل نکرده مرحوم شيخ طوسی هردو را نقل کرده يعنی در قرن چهارم که قرن تنقيح است مرحوم شيخ در اول قرن، مرحوم کلينی هيچ کدام را نياورده،

س: ولی اشعری قبل از آن آورده

ج: حالا کتاب اشعری اگر مال او باشد در کتاب حسين ابن سعيد آمده در کتاب اشعری هم هردو نيامده فقط يستحلفون آمده، در کتاب اشعری هم نيامده، در کتاب حسين ابن سعيد هم که ما الآن داريم يستحلفون آمده قرن سوم،

س: شما در رابطه با يستحلون می­گوييد يا در مقايسه با الا بالله

ج: نه الا بالله، نه در الا بالله آورده اشعری نه يستحلون، در يستحلون ما الآن اين دوتا اين دوتا اين دوتا متن بين اصحاب در قرن چهارم از قرن سومش هم همين طور است در کتاب حسين ابن سعيد يستحلون نيامده اين متن يستحلون منحصراً در کتب فتحيه آمده در کتب ما نيامده در کتب ما حتی در نوادر احمد اشعری هم نيامده، کلينی هم رحمة الله عليه هردو را نياورده نه يستحلفون نه يستحلون، صدوق بلی، صدوق اين چون ديدم آقای سيستانی يک مقدار شرح دادند گفتم برای اين­که روشن بشود مرحوم صدوق رضوان الله تعالی عليه ايشان فقط يستحلفون آورده يستحلون نياورده، مرحوم شيخ کلينی و واضح هم هست که اختيارات است، صدوق و کلينی هردو اختيارات است، مرحوم شيخ طوسی هم هردو را آورده، اين سرّ جامعيت شيخ طوسی هم مال همين است هردو را آورده و توجيه کرده، سعی کرده توجيه بکند، اين راجع به اين متن يستحلفون و يستحلون به اصطلاح، اين راجع به اين در نوادر احمد آن کتابی که به اصطلاح نوادر احمد هست اين­جا دارد که از کتاب نوادر عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر و لايحلف اليهودی و النصاری الا بالله و لايصلح لاحد ان يستحلفهم بآلهتهم، اين را هم داريم اين فقط در نوادر احمد آمده در هيچ کتاب از کتاب­های موجود ما اين را نداريم الآن، اگر اين مال حسين ابن سعيد باشد الآن هيچ کتابی اين را از حسين ابن سعيد نقل نکرده اين منحصراً پس مجموعاً از محمد ابن مسلم عن ابی جعفر در حقيقت سه­تاست، من اول دوتايش را گفتم برای اين­که کتب اربعه، در حقيقت سه­تاست يک متن اين است که بالله باشد، منحصراً در نوادر آمده در قرن سوم، اگر آن نوادر مال او باشد مال حسين ابن سعيد باشد يا مال مدينه العلم صدوق در قرن چهارم باشد منحصراً در اين­جا آمده، يکی هم يستحلفون هست که در کتاب به اصطلاح مرحوم به اصطلاح مرحوم شيخ صدوق آمده و به اصطلاح در کتاب،

س: بعضش هم در نوادر آمده

ج: در نوادر هم قبلش آمده باشد بلی علاء عن محمد ابن مسلم احمد ابن محمد قال سئلت، قال يجوز علی کل دين بمايستحلفون در نوادر احمد هم قبلش آمده اگر مال آن باشد، حالا کتاب حسين ابن سعيد، اين مال اين قسمت می­ماند قسمت يستحلون اين منفرداً شيخ طوسی در هيچ يکی از اين مصادر موجود نيست،

س: بلی خدا رحمتش کند

ج: و آن دورنما را هم ما عرض کرديم اصحاب ما خيلی از ابن فضال پسر نقل نکردند چون در اين رتبه زياد مشايخ داشتند نيازی به رجوع به کتاب ابن فضال پسر نبود اما شيخ طوسی آورده به خاطر اين­که اين کتاب معتبر بوده مشهور بوده کتاب­ها، بين اصحاب بوده اجمالاً از اين جهت ايشان نقل کرده و الا اين کتاب مشهور نه، اين راجع به دورنمايي طرح کلی ما راجع به اين مسأله و اما اين­که جناب آقای دعائم نوشته يستحلف اهل الکتاب بکتابهم چون من چندبار عرض کردم اين دورنمايي کلی در ذهن­تان باشد کتاب دعائم، شبيه مقنع صدوق است شبيه مقنع شيخ مفيد است يعنی فقه مأثور است ليکن يک مزيتی دارد که اين­ها هيچ کدام ندارند فقه مأثوری که قابل پياده شدن در جامعه هست يعنی جنبه قانون اساسی هم بهش نگاه کرده، چون آن­ها حکومت داشتند ما حکومت دست­مان نبود، يعنی شيخ صدوق مقنعه را نوشت مال فقه حکومتی نبود فقط مجرد روايات بود و فتوی بود اما اين­ها دولت فاطميه اين­ها حکومت داشتند حکومت فاطمی يعنی اين­ها ديدگاهی داشتند که ديدگاه حکومت، آن وقت با ديدگاه حکومت آن بهتر می­سازد يستحلفون، چرا؟ چون جامعه است در جامعه اگر بخواهد برخورد واحدی با همه اهل اديان داشته باشد هر دينی به دين خودش دقت کرديد، احتمالاً دعائم الاسلام بيشتر اين متن را قبول کرده، چون با، همان جور که نسبت به اميرالمؤمنين عرض کرديم که اميرالمؤمنين اين يستحلف اهل اليهود بکذا اين بيشتر به جهت فقه حکومتی باشد يعنی اگر در فقه فردی باشد بگويد به الله قسم بخور، اگر لذا گفت نشطتک بالله الذی انزل التورات، الله دقت کرديد اگر مسأله فردی باشد مثلاً بالله الذی انزل يا بالله که تو به هر حال، چون مشرکين هم به يک نحوی خدا را قبول داشتند و اين سئلتم من قالوا الله بلی اين به نحوی ليقولون الله الله را قبول داشتند، دقت می­فرماييد پس بنابراين می­شود گفت که در دعائم هم اين متن را قبول کرده چون با نظام حکومتی بهتر می­ساخته، ما شبيه دعائم در فقه شيعه نداريم اصلاً کلاً ما شبيه دعائم در فقه مأثور داريم نهايه شيخ طوسی است مقنعه، فرض کنيم مقنعه رساله ابن بابويه اين­ها کتب فقهی هستند که از متون روايات اخذ شده اما شبيه دعائم که اضافه بر اين که از متون روايات باشد جنبه اجرايي داشته باشد قانون باشد متن قانونی در جامعه باشد بخواهد جامعه بهش، حکومت بهش عمل بکند به اين متن ما نداريم،

س: بلی جنبه­ای چيز را دارد، اما جنبه حکومتی، احکام حکومتی نيست،

ج: چرا دارد درش؟

س: احکام حکومتی،

ج: نه آن­ها احکام ثانوی است، مثلاً الآن شما شفعه را نگاه بکنيد ما خيلی روايت کم داريم اما در دعائم خيلی روايت در شفعه از جعفر ابن محمد هم هست، الآن شما جامع الاحاديث را نگاه کنيد بحث شفعه، روايت­های مفصلی در شفعه دارد منحصراً از دعائم است،

س: حکم اوليه،

ج: نه همان، حکم اولی مربوط به حکومت نه حکم ثانوی،

س: عرض کردم

ج: يعنی از خود نصوص برای حکومت، دقت کرديد از خود نصوص استفاده کنيم برای حکومت، ملتفت شديد چه می­خواهم عرض کنم، اين را دارد،

س: خب وقتی اين باشد ديگر نبايد بين صدوق با اين فرق باشد،

ج: چرا فرق نيست اين­ها ننوشتند چون بيشتر جنبه فتوای را نگاه کردند، الآن خود زکات زکات انصافاً شواهد اوليه­اش نشان می­دهد اين حکم حکومتی بوده، اما در شيعه برخوردش با زکات حکم فردی است، حکومتی نيست لذا در خود فرد می­آيد زکات را پرداخت می­کند،

س: الآن شيعه اصلاً بين حکم حکومتی به آن معنی فرق

ج: اصلاً نه، يعنی خود سنت، خود سنت پيغمبر هم به صورتی يا اميرالمؤمنين، اميرالمؤمنين زکات می­گرفت افراد خودشان زکات نمی­دادند که، مذکی را می­فرستادند بعد که انحراف پيدا شد ائمه گفتند خودتان بدهيد، يعنی يک مطلبی که پديده اجتماعی داشت تبديل شد به پديده فردی، اين يک خيلی مطلب مهمي است يعنی خود اين مطلب،

س:

35: 54

ج: يک مطلبی که خودش طبيعتاً پديده فردی، ديگر اين از بحث­های متن خارج، نه می­خواهم من نظر خود من اين است که آنچه که به اميرالمؤمنين نسبت داده شده در يک مسأله حکومتی بوده، حالا شايد مرحوم کلينی و اين­ها نظرشان اين بوده که چون از امام صادق چندتا روايت خلافش آمده اين در حقيقت اين قسمت از کتاب قضايا را قبول نکردند، می­خواستند اين را بگويند، و مثلاً دعائم بعد از کلينی است ايشان باز قبول کرد، صدوق بعد از دعائم است قبول کرده، مرحوم شيخ طوسی آورده و بعد توجيه کرده، پس اين تاريخ اين حديث الآن به نظر ما تاريخ حکم، به نظر ما با دورنمايش روشن شد چرا عده­ای اين را قبول کردند، چرا عده­ای؟ آنچه که الآن ما در بحث اختلاف متن داريم کاری به حکم نيست، فقه نيست حالا آن فقه جای خودش، آنی که ما داريم آيا اين متنی که بوده يستحلون بوده يا يستحلفون بوده؟ اين نکته­ای که ما الآن داريم اين است، دقت کرديد اينی که ما روايات مختلف داريم آن بحث فقه است، اما اينی که الآن متعرضش شديم اين قسمتی که يستحلفون بوده يا يستحلون بوده؟

س: برای اين راه­های ديگری داشتيم

ج: راهی، راه­های که براي اين هست اين راه­های که برای اين هست البته اين­جا ما گفتيم دعائم، کتاب دعائم را قرينه قرار داديم اين خلاف ظاهر است چون دعائم به امام صادق نسبت داده شده، نه اين روايت ما به امام باقر است، شايد دعائم روايتی را که گرفته که امام صادق عن اميرالمؤمنين نقل کرده و الا آنی که ما الآن داريم از امام باقر است از امام صادق غير از اين عبارت ايشان و آن عبارت سکونی و قرب الاسناد ديگر نداريم آن­هم به صورت روايت عن جعفر عن ابيه عن آبائه، و الا از امام صادق ما يُستحلفون نداريم،

س: پس در واقع

ج: حالا برای اين­ کار، حالا انتخاب متن شما يک دفعه ديگر طريق مرحوم چون ديگر می­خواهيم اين بحث را امشب تمامش بکنيم، طريقی،

س: فرموديد قبلاً انتخاب متن را که از طريق شهرت و اين­ها می­کردند

ج: حالا ببينيد می­خواهم نکته اضافه­ای را شما طريق مرحوم صدوق را به کتاب علاء بخوانيد و ما کان فيه عن العلاء

س: چهارتا بود،

ج: بيشتر بود، چهارتا بود اما غير از آن چهارتايي مشهوری است که مرحوم شيخ در فهرست است، شيخ هم چهار طريق آورده، چهار نسخه نقل کرده اين چهارتا غير از آن چهارتاست، نه همه­اش فرق بکند، بعضی­هايش آن است حالا اين طروق را بخوانيد که نشان می­دهد اين کتاب جناب مستطاب به اصطلاح علاء اولاً انصافاً کتاب مشهوری بوده و حالا اضافه بر شواهد خارجی، همينی که تا الآن هم قسمتی ازش موجود است معلوم می­شود خيلی مشهور بوده که هنوز هم به ما، جزء اصول سته عشر، يکش کتاب علاء است و بخوانيد و ما کان فيه عن العلاء

س: فقد رويته عن ابی، و محمد ابن الحسن

ج: ببينيد اولاً خود اين­ها مشايخ هستند پدر ايشان و صدوق، و ابن الوليد ابن الوليد از مشايخی است که يرجع اليه يعنی معيار است، چيز می­کند يعنی موازنه می­کنند روش حساب می­کنند، بفرماييد عن،

س: رضی الله عنهما عن سعد ابن عبدالله

ج: ايشان جزو مشايخی است که يأخذ عنهم ليکن يرجع نيست يعنی جايي دارد که روايتش را حذف کردند اصلاح کردند، حک و اصلاح شده اما مشايخ بزرگی است که از او نقل می­شود اعتماد بهش می­کنند،

س: عن سعد ابن عبدالله و الحميری جميعاً

ج: حميری احتمالاً جزو مشايخی است که روش حساب می­کنند

س: عن احمد ابن محمد ابن عيسی

ج: احمد اشعری هم که بسيار مرد بزرگوار و جليل القدری است و ايشان ظاهرش اين است که اصل مطلب به همين جناب احمد بر می­گرده، چون ايشان از کسانی است که مسلم به کوفه رفته و ميراث کوفه را به قم آورده، ايشان ظاهراً و ايشان عرض کردم من در ذهنم خودم حتی نشده موفق بشوم بنويسم حدود بيست نفر را معين کردند کسانی هستند که ميراث­های کوفه را به قم منتقل کردند احسن تمام اين­ها همين احمد است علی الاطلاق، بهترين نسخه­ها را ايشان به قم آورده، هم نسخه صحيح است هم نسخه را خوب آورده هم دقيق نقل کرده و هم اگر معارض داشته، شبهه داشته روايت نکرده يعنی اختيارات هم دارد، معلوم می­شود قابل قبول ايشان بوده عن احمد اشعری همين صاحب نوادر اگر مال ايشان باشد بفرماييد،

س: بلی عن محمد ابن الخالد عن العلاء

ج: محمد ابن الخالد به اصطلاح برقی برقی پدر، ايشان هم جزء مشايخ است ليکن کان ضعيفاً فی الحديث گفته شده، ثقه هست ليکن ايشان مشکلش اين است که

س: حديث شناس نبوده

ج: حديث شناس و ملتزم به قواعد تحديث نبوده احتمالاً مثلاً به نحو وجاده نقل می­کرده ما کلاً روی اين ميراث­های محمد ابن خالد تصورمان اين است البته چون محمد ابن خالد به قم آمده احتمالاً احمد اشعری اين نسخه را از کوفه نياورده از همين نسخه قمی محمد ابن خالد، خوب است نسخ ايشان خوب است ليکن چون ضعيف فی الحديث گفته شده شايد دقت در تحمل حديث نداشته، مثلاً به نحو وجاده در بازار نسخه­ای ديده نقل کرده نقطه اشکال اين سند نه به لحاظ وثاقت است به لحاظ حالا به نظر ما نکته فهرستی و آن التزام به قواعد تحديث و عدم التزام، بفرماييد اين يک طريق اين طریق به استثنای محمد ابن خالد همه از مشايخ و اجلای اصحاب اند، طريق دوم،

س: و قد رويته عن ابی و محمد ابن الحسن رضی الله عنهما،

ج: تقدم الکلام

س: عن سعد ابن عبدالله و الحميری جميعاً عن محمد ابن،

ج: عبدالجبار

س: ابی السحبان

ج: محمد ابن ابی السحبان معروف از اجلای طائفه است ايشان يکی از نسخ معروف کتاب صفوان در قم مال ايشان است کلينی هم زياد دارد، احمد ابن ادريس عن محمد ابن عبدالجبار عن صفوان، اين احتمالاً به احتمال بسيار قوی از همين کتاب­های صفوان باشد، بسيار مرد بزرگواری جليل القدر است محمد ابن ابی السحبان يا محمد ابن عبدالجبار جزو اجلاست يعنی يأخذ عنهم حالا معيار باشد نمی­دانم، بفرماييد

س: دوتا يکی اند، محمد ابن عبدالجبار

ج: محمد ابن ابی السحبان يکی است،

س: عن صفوان ابن يحيي

ج: همان کراراً عرض کردم نسخه صفوان است که ايشان آورده، البته اين­ جور جايي که می­آيد که هم صفوان صاحب کتاب است، هم علاء صاحب کتاب است، عادتاً روی مبانی فهرستی دو احتمال است يا از کتاب صفوان، گفتيم سی کتاب در فقه داشته، عده­اش رسيده يا از کتاب صفوان گرفته که او بالاخره از کتاب نوح گرفته، علاء گرفته، يا مستقيماً از کتاب علاء نسخه صفوان است، چون ما الآن خوانده شد از هشتصد­تا حديث، هشتصد و خرده­ای حديث که از علاء هست دويست و خرده­اش از صفوان است کاملاً واضح است يکی از نسخ بسيار معروف است يکی از افراد بسيار، جزو نسبت به اين مشايخ در رتبه بسيار بالای است صفوان ابن يحيي بياع صابوری بزاز بوده به اصطلاح، بفرماييد

س: و رويته عن ابی رضی الله عن علی ابن سليمان زراری الکوفی، عن محمد ابن خالد عن العلاء

ج: اين يک کمی علو اسناد دارد يک کمی مشکل دارد اين نسخه به آن خوبی نسخه­های ديگر نيست بد نيست علی ابن سليمان زراری به اصطلاح آن هم عموی چه ابوغالب زراری به نظرم يک کسی بايد افتاده باشد در اين­جا اين به اين به محمد ابن خالد چيز نيست و اين احتمالاً علی ابن سليمان رازی باشد چون زراری بغدادی است، ايشان از محمد ابن خالد نقل، مگر محمد ابن خالد مراد طيالسی باشد و الا محمد ابن خالد برقی بعيد باشد بفرماييد اين طريق يک کمی واضح نيست،

س: سومين طريق بود

ج: اين سوم بود، چهارم؟

س: رويته عن محمد ابن الحسن رضی الله

ج: ابن الوليد

س: عن محمد ابن الحسن صفار

ج: صفار

س: عن احمد ابن محمد ابن عيسی عن الحسن ابن علی ابن فضال و الحسن ابن محبوب عن العلاء

ج: اين بسيار نسخه­ای خوبی است

س: از پدرش هم نقل می­کند

ج: پدر است نسخه پدر است و ابن محبوب اين نسخه بهتر، يعنی شما الآن نگاه بکنيد مجموعش پنج، شش طريق است نه يک طريق باشد در مجموعه اين نسخه مشهوری که در قم در اختيار اين­ها بوده در تمام اين­ها يستحلفون بوده يک نسخه هم مرحوم شيخ طوسی منفرداً از که؟ نه اين نسخه حسين ابن سعيد در اين­ها نبود، از حسين ابن سعيد از صفوان اين نسخه در اختياری، آن­جا بود اسمش بوده محمد ابن عبدالجبار عن علاء پس در مجموعاً در حدود شش هفت نسخه مشهور اين است که يستحلفون است ما اگر باشيم يک دفعه بحث ببينيد بلی آقا؟

س: در تهذيب يک سند ما داريم علی ابن حاتم عن علی ابن سليمان قال حدثنا محمد ابن خالد اين­جا گفته محمد ابن خالد طيالسی است

ج: عرض کردم به برقی نمی­خورد نه،

س: برگرداندش به طيالسی

ج: آن­هم علی ابن سليمان زراری بعيد است احتمالاً علی ابن سليمان رازی نامی همچو،

س: علی ابن سليمان ابن داود رازی

ج: اين است زراری نيست اشتباه

س: روی عنه­اش فکر کنم از دو نفر است، يکی از ابراهيم ابن محمد، دوتا از آن دارد، يکدانه از محمد ابن ابی هامر،

س: اين بايد آن رازی باشد بعيد است زراری که در بغداد بوده بعيد مال ابوغالب زراری که در بغداد بوده خيلی بعيد است به آن بخورد،

س: آخر روی عنه­اش کيست؟

ج: اين علی ابن حاتم چون قزوينی است احتمالاً از همين رازی نقل کرده باشد علی ابن حاتم قزوينی علی ابن ابی سهل

س: فکر کنم ابی است، ابی عن علی ابن سليمان

س: بعد؟

س: بعدش محمد ابن خالد حاجی آقا گفت محمد طيالسی

ج: بلی بايد طيالسی باشد علی ای اين طريق الآن يک مقداری اين طريق مرحوم شيخ صدوق يک مقداری اشکال دارد يعنی خالی از اشکال نيست، و پس بنابراين ببينيد ما يک بحثی داريم در دراية الحديث حديث مشهور و شاذ بدون شک نسخه مشهور اين است روی مبانی درايه، يک بحث ديگر داريم در رجال تقييم حديث به لحاظ رجال است يعنی آن افرادی را که نقل کردند اين­ها همه­شان يا بزرگان اند، يک سند حالا فرض کنيم مثلاً توش محمد ابن خالد بود که کان، ثقه است و از بزرگان است ليکن قواعد تحديث، و طروق ديگر طروق کلاً همه از بزرگان اند و رجالی هستند يعنی خود به اصطلاح اين اسانيد وثوق عرفی می­آورد به اين­که اين مطلب لا اقل در کتاب علاء موجود بوده يعنی نسخه­ای

س: يعنی اين شهرت نيست، چون که حاجی آقا ريشه­اش به يک نفر بر می­گرده، به علاء بر می­گرده

ج: به کتاب علاء عرض کردم،

س: خب بلی علاء ديگر در واقع شهرتی نمی­شود

ج: نه نسخه­ای از کتاب علاء

س: طروق مختلف به امام نرسيد فقط يک طريق شد و آن هم طريق علاء شد

ج: چرا؟ خب می­خواهيم همين را من هم همين را گفتم،

س: اين شهرت نيست که،

ج: نه شهرت به نسخه علاء، اين نسخه اين است يستحلفون اين را می­خواهم بگويم، الآن بحث متن را، می­خواستم برگشتم باز به بحث متن ما شهرت را در بحث در کتاب علاء داريم الآن بررسی می­کنيم حالا طريق علاء به امام چه است؟ آن بحث ديگری است انصافش اين شواهد يک به لحاظ دراية الحديث يا علم الحديث يا معرفة الحديث حديث مشهور است به لحاظ رجال اسانيد صحيح است و بزرگان اصحاب هستند و به اصطلاح بعضی­ها صحيح اعلايي است اجلاء طائفه هستند بزرگان طائفه هستند، حالا يک سندش بزرگ، همه­شان بزرگان هستند يعنی آن علی ابن سليمان باشد کنار، آن سه­تا راه ديگر فقط محمد ابن خالد اشکالی به اصطلاح کان ضعيفاً فی الحديث و الا در بزرگواريش بحثی نيست، و يک نکته ديگر نکته فهرستی است ارزيابی نسخه، يعنی اين حديث را ما از زوايای متعدد يکی از راه قواعد معرفة الحديث است يکی از راه معرفة مسائل رجال است، يکی از راه مسائل فهرستی و ارزيابی نسخه، نه ارزيابی رجال روات، ارزيابی نسخه اگر بخواهيم ارزيابی نسخه بکنيم انصافاً اين نسخه به لحاظ اين شواهدی که گفتيم کاملاً قابل قبول است يعنی نکته­ای يعنی کسانی هستند که مشهور اند به نقل از کتاب علاء،

س: اعتماد کردند

ج: يعنی شواهد خود نسخه حالا غير از بحث رجالی و نکته­ای که اين­جا سؤال می­شود ابتداءً اين است آيا ما نيازی به شواهد ارزيابی خود نسخه هم داريم يا نداريم؟ همين که رجالی کافی باشد روی شواهد معرفة الحديثی مثلاً مشهور باشد کفايـت می­کند عادتاً شواهد رجالی­اش خود کفايت می­کند، و شواهد دراية الحديثی معرفة الحديثش به عنوان اين­که مشهور است کفايت می­کند، چرا ما اين­جا شواهد ارزيابی نسخه را مراجعه کرديم چون يک نسخه واحده بود، درش داشت يستحلون، برای اين­ جهت اگر آن نبود که نه، يعنی اگر شيخ يستحلون را نقل نکرده بود ما اصلاً به اين شواهد فهرستی مراجعه نمی­کرديم، روشن شد

س: همه­اش از اين شيخ

ج: روشن شد چه می­خواهم بگويم اگر مرحوم شيخ يستحلون را نقل نکرده بود ما اصلاً به مباحث فهرستی نمی­رسيديم روشن شد،

س: شب

33: 7: 1

ج: نه اين کار هدف من اين بود که ما اگر بخواهيم واقعاً خب اين کار کار سنگينی است بخواهيم در کل فقه اين را پياده کنيم خيلی اما با پيشرفت­هايي که الآن شده امکاناتی که دارد، همين حضرت آقای مختاری يک مؤسسه­ای چند هزار نفر بگذارند تمام حديث ما را می­توانند غربال بکنند ماشاءالله همت خوبی دارد آقای مختاری انصافش الآن برای ما اين کار هست ليکن نشده يعنی اين فکر نشده، روش بحث نشده همان­که آن مردک به عمر گفت: اعطيتک سيفی و ما اعطيتک عضدی، عمر معدی کرب

5: 8: 1

می­زد، کوهان شتر تا شکم شتر می­آمد به زمين، داد عمر عمر زد آن وسط گير کرد شمشير، گفت چرا نشد؟ گفت که خب بازوی

15: 8: 1

تو شمشير من را گرفتيد بازوی من را که نگرفتی که، آن بازو هم هست فقط شمشير نيست، کما سيف عمر لن تخنه مضاربه، ايشان شعر

س: سليمانی نباشد

ج: بلی

س: چه فايده داشته باشد همان

ج: غرضم اين است که

س:

31: 8: 1

ج: دقت فرموديد چه می­خواهم عرض بکنم، اين نکته فنی روشن شد، ما در اين­جا اگر اين کار شيخ نبود انصافاً به ارزيابی نسخه رو نمی­آورديم

س: نيازی نبود،

ج: نياز، چون ارزيابی معرفة الحديثی­اش از يک طرف ارزيابی رجالی از يک طرف، انصافاً نشان می­دهد در کتاب يستحلفون بوده اين شواهد خيلی روشن است اما مشکل فقط يک نسخه است آن هم به ابن فضال پسر از سندی ابن محمد اين­*­*ها هردوش هم به لحاظ مصدر که ابن فضال پسر باشد که عرض کردم خيلی بهش توجه نشد، شيخ آورد به خاطر استيعاب مصادر و سندی ابن محمد هم نگاه کرد ايشان در کتب اربعه در حدود هشتصد و خرده­ای روايتی که از علاء هست شش­تايش از ايشان است يعنی يکی روات را حساب می­کنيم يکی راوی اخير که حامل نسخه است اين دوتا را حساب کرديم دقت کرديد يکی خود روات را حساب می­کنيم يکی آن حامل نسخه، حامل نسخه مثل صفوان است حامل نسخه مثل محمد ابن خالد برقی است اين­ها قابل قياسی با سندی ابن محمد نيستند دقت کرديد پس در مجموعه­ای شواهد که بهم بريزيم انصافاً در بحث متن همان متن يستحلفون ثابت می­شود متن يستحلون ثابت نيست اين بحثی گفتم امشب تمامش بکنيم که شما راحت بشويد اما،

س: يک نکته­ای فقط می­خواستم بگويم و آن اين­که اهميت متن را اگر بخواهيم برسانيم بايد يکی دو موردی را پيدا کنيم که از راه­های ديگر نشود حل کرد، فقط با طريق متن، اين­جا ما راه­های ديگر هم داشتم برای يستحلفون را انتخاب کنيم، ولی يک بحث متنی اگر پيدا بکنيم،

س: مؤيدات را

ج: زياد،

س: اين اسنادی که حاجی آقا می­خواهند فردا شب چون مسأله امشب موضوع چيز ديگر بود

س: ها! باشد

ج: ما امشب يک مقداری، احاطه به جهات فقهی اين­ها شد البته بازهم جهات فقهی­­اش کم شد چون بايد جهات فقه اهل سنت و تاريخی يعنی اگر اين نکته ثابت بشود که تحليف گاهی به خاطر يک امر اجتماعی­ است آن يک جور است، يک گاهی امر شخصی است آن يک جور ديگری است اين اگر بتوانيم اثباتش بکنيم،

س: بعضی­ها ادعا کردند راجع به روايات حضرت امير که قضا دارد می­گويند اين اعتبار ندارد چون چه بسا به بحث حکومتی می­رسد

ج: عرض کردم چرا، بعدها بعد از علامه شايد بعد از شهيدثانی باز ديگر کردند که اين­ها اصلاً روايت ضعيف است چون محمد ابن قيس مشترک است چون گفتند چهارتا محمد،

س: شما حل کرديد به اين معنی که مشترک نيست

ج: ابداً، عبارت نجاشی را خوانديم گفت اين­ها اشتباه کردند،

س: شما با معجم مرحوم آقای خويي ايشان

ج: ايشان مشترک می­گيرد نه بعد می­گويد به اصطلاح بين دو نفر است که اين­ها معروف اند يکی محمد ابن قيس اسدی، يکی محمد ابن قيس، نه اسدی نه يکی ديگر، يکی محمد ابن قيس مدنی است يکی هم محمد ابن قيس بجلی، ايشان اشتباه فرمودند نه يکی بيشتر نيست و متأسفانه يک محمد ابن قيس مدنی را نجاشی هم اشتباه کرده مشکل سر اين است آنجا را خود نجاشی اشتباه کرده اين اشتباه، دو مورد ديگر مرحوم نجاشی دارد،

س:

38: 11: 1

ج: بلی خيلی کار سنگينی است دو مورد ديگر نجاشی دارد در محمد ابن قيس اسدی گفته ضعيف، ليکن آنها صاحب کتاب نيستند آقايون ديگر اشتباه کردند، آنی که صاحب کتاب است دو نفر هستند آن دو نفر ديگر راوی هستند، نجاشی اين­ها را در آخر عبارت آورده به عنوان استيعاب به عنوان محمد ابن قيس و لنا محمد ابن قيس آخر اسدی و هو ضعيف اين­ها اصلاً راوی نيستند، اين­ها راوی هستند اصلاً کتاب ندارند، اگر مايل هستيد البته خب وقت گذشته،

س: حاجی آقای مختاری به عنوان

12: 12: 1

بحث فهرست در تميز مشترکات

س: بلی

ج: دقت کرديد، در آن­جا ما روشن کرديم که اين دو نفری که آخر عبارت نجاشی و لذا شيخ آنها را ندارد اين دوتا راوی هستند، دقت کرديد

س: بلی

س: يادداشت کرده، گفته باشد در تميز مشترکات در بحث فهرستی است،

س: خدا را شکر الحمدلله

ج: وصلی الله علی محمد،

س: خسته نباشيد، قربان شما

ج: خيلی روشن می­کند افق تاريخ را،

س: منتهی فرموديد يکش هم.